

## عالیجناب سرخپوش\*

آقای هاشمی رفسنجانی و بیت محترمشان تصویری پارادوکسیکال از ایشان به تصویر می‌کشند. یک سر طیف قدرتمندترین چهره سیاسی را به تصویر می‌کشد که عین نظام است و نقد او نقد نظام محسوب می‌شود اما سر دیگر طیف یک مرد دست چسندم را به نمایش می‌گذارد.<sup>۱</sup> او عالیجناب سرخپوشی است که عالیجناب خاکستری او را محاصره کرده‌اند. نکات زیر شاید تصویر واقعی تری از «عالیجناب سرخپوش» عرضه کند.<sup>۲</sup>

۱. خواندن جملات ذیل از آقای هاشمی رفسنجانی چه احساسی در خواننده ایجاد می‌کند؟ و او را وادار به چه قضاوتی می‌نماید؟  
- در دوره مسؤولیت اینجناب، وزارت اطلاعات تمیزترین دوره را داشته است.

\* صبح امروز، ۱۳۷۸/۱۰/۲۹.

۱. رجوع شود به سخنان فائزه هاشمی، آفتاب امروز، ۱۳۷۸/۱۰/۲۲. نامبرده مدعی است که وزارت اطلاعات خارج از کنترل و نظارت هاشمی رفسنجانی بود. آقای کرباسچی نیز همین ادعا را تکرار کرده است.

۲. کاردینال ریشلیو (۱۵۸۵-۱۶۴۲) وزیر اعظم لویی سیزدهم (۱۶۰۱-۱۶۴۳) که پس از تبعید ماری دومدیس (۱۵۷۳-۱۶۴۲) نایب‌السلطنه امور دربار و اداره کشور فرانسه را در دست گرفت و تومار پروتستانها را در هم پیچید، دور از چشم دیگران و در محافل کاملاً سِرّی از نصایح و رهنمودهای روحانی سیاسی به نام فرانسوا لو کلر دو ترامبله Frnacois Le Clerc du Tremblay معروف به پدر ژوزف (۱۵۷۷-۱۶۳۸) بهره می‌گرفت. پدر ژوزف، رایزن و محرم راز کاردینال ریشلیو، صدراعظم فرانسه در پایه‌های حکومت او نقش بسیار مهمی داشت. در فرانسه سده هفدهم به «عالیجناب خاکستری» (eminence grise) شهرت یافت. مردم و نخبگان ریشلیو را «عالیجناب سرخپوش» خطاب می‌کردند. اصطلاح «عالیجناب خاکستری‌پوش» امروز در فرانسه و انگلیسی به کسی اطلاق می‌شود که قدرت واقعی به‌طور پنهان در دست اوست. (رجوع کنید به کارل پوپر، جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه عزت‌الله فولادوند، ص ۱۲۴۹). برای زندگی و کارنامه عالیجناب سرخپوش به فصل پانزدهم، جلد هفتم، تاریخ تمدن ویل دورانت مراجعه گردد.

– من درباره فرج سرکوهی از وزارت اطلاعات توضیح خواستم. یک نامه‌ای به من نشان دادند که نشان می‌داد او به‌اختیار خودش در آلمان است... من نامه را دیدم. اینکه دروغ گفته‌اند یا راست باید رسیدگی شود که وی در آن زمان، آلمان بوده یا نه؟

– وزارت اطلاعات در دوره من خیلی تصفیه شد. از خیلی چیزها پاک شد.  
– میزان محبوبیت من یک روال طبیعی دارد و آخرین آن در انتخابات خبرگان بیش از ۶۰ درصد بود.

– شناختی که از من هست این است که نوعاً با حرکتهای افراطی مخالفم. پیش از پیروزی انقلاب هم افرادی که می‌خواستند افراطی حرکت کنند با من مخالفت می‌کردند. اعتدال پایه سلامت و بقا و استحکام حرکت می‌باشد.  
– در اولین ملاقاتی هم که با سران خط امامیها داشتم، گفتم مردم رأی به اعتدال دادند؛ رأی به افراط ندادند. شماها سعی نکنید که آقای خاتمی را به طرف خلاف اعتدال بکشید.

– من دو یا سه روز قبل از دادگاه به ایشان (عبدالله نوری) چه گفتم؟ اگر به آنچه من تدبیر کردم، عمل می‌شد این اتفاق نمی‌افتاد.

– در مورد علاقه آقای خاتمی برای شرکت من در مجلس، اصلاً مذاکره من با ایشان در این باره بود که به من کمک کنند تا من به مجلس نیایم. به ایشان گفتم تغییر تصمیم برای من بسیار مشکل است و شما کمک کنید من به مجلس نیایم. اما ایشان گفتند که بودن تو در مجلس دولت را تقویت می‌کند و تعادل مجلس در شرایط فعلی مهم است.<sup>۱</sup>  
– بعد از فتح خرمشهر من مسؤول جنگ نبودم. نماینده امام در شورای عالی دفاع بودم. تنها مسأله‌ای که آن موقع پیش آمد این بود که امام فرمودند که ما موافق نیستیم که نیروهای ما وارد خاک عراق شوند، ولی اصل جنگ را امام اصلاً اجازه نمی‌دادند که کسی با ایشان بحث کند که جنگ متوقف شود یا آتش بس شود. خوب، شما یا حرفهای امام را فراموش کرده‌اید و یا اینکه بعضی از آقایان آنرا ندیده می‌گیرند. امام حتی یک لحظه به کسی اجازه ندادند که با ایشان بحث کند که جنگ

۱. کلیه جملات آقای هاشمی مربوط به مصاحبه ایشان با روزنامه همشهری است. همشهری، ۱۹ و ۲۰ دی‌ماه ۱۳۷۸.

متوقف شود... بالاخره امام پذیرفتند که اگر وارد خاک عراق می‌شوید به آنجایی وارد شوید که مردم نباشند و یا کم باشند.<sup>۱</sup>

— اگر آن بازداشتها [بازداشت ۲۳ تن از اعضای نهضت آزادی و مهندس سبحانی] مربوط به آن نامه باشد، خطاست و باید رسیدگی می‌کردم. ولی اگر مربوط به آن نبوده و آنان پرونده‌های دیگری داشته باشند، پرونده باید سیر قانونی را طی می‌کرد. من هم یادم نیست که آن موقع به چه دلایلی آنها را گرفته بودند؟<sup>۲</sup>

۲. جنگ: آقای هاشمی رفسنجانی مسؤولیت ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر را به عهده امام می‌گذارند. در حالی که به گفته مرحوم حاج سید احمد خمینی امام مخالف ادامه جنگ بود:

در مقابل مسائل خرمشهر امام معتقد بودند که بهتر است جنگ تمام شود اما بالاخره مسؤولان جنگ گفتند ما باید تا کنار شط‌العرب (اروند رود) برویم تا بتوانیم غرامت خودمان را از عراق بگیریم. امام اصلاً با این کار موافق نبودند و می‌گفتند اگر بناسب شما جنگ را ادامه بدهید بدانید اگر جنگ با این وضعی که شما دارید، ادامه یابد و شما موفق نشوید دیگر این جنگ تمام‌نشدنی است و باید این جنگ را تا نقطه خاصی ادامه بدهیم. الآن که قضیه فتح خرمشهر پیش آمده بهترین موقع برای پایان جنگ است.<sup>۳</sup>

از طرف دیگر آقای هاشمی در خاطرات سال ۱۳۶۰ خود می‌نویسد:  
امام ضمن اینکه مایلند جنگ زودتر تمام شود صلاح نمی‌دانند که ما کوتاه بیاییم.<sup>۴</sup>

آقای هاشمی حتماً به یاد دارند که در خاطرات روز ۱۳۶۰/۱۲/۱۵ خود می‌نویسند:  
وابسته نظامی ایتالیا گفته: کشورهای هفت خیز منطقه مایلند شصت میلیارد دلار خسارات جنگ را از طرف صدام به ایران بدهند و ایران از شرط سوم که کیفر صدام است، منصرف شود.

۱. جمهوری اسلامی، ۱۳۷۸/۱۰/۱، ص ۱۱.

۲. آریه، ۱۳۷۸/۱۰/۱، ص ۱۴.

۳. جمهوری اسلامی، ۱۳۷۴/۱/۱۴، ص ۱۴.

۴. اکبر هاشمی رفسنجانی، عبود از بحران، خاطرات روز ۱۳۶۰/۱/۱۳، ص ۷۴.

۳. بازداشت ۲۳ تن: نود تن از چهره‌های ملی-مذهبی در اردیبهشت سال ۱۳۶۹ طی نامه‌ای به آقای هاشمی رفسنجانی، به سیاستهای دولت ایشان اعتراض کردند. در خرداد ۱۳۶۹ با حکم دادستان انقلاب ۲۳ تن از امضاکنندگان نامه بازداشت و روانه زندان شدند. (برادر حسین سر بازجوی کلیه بازداشت‌شدگان بود) آقای هاشمی رفسنجانی در همان زمان در مصاحبه با خبرنگار لوموند اعلام کرد: «لیبرالهایی که اخیراً دستگیر شده‌اند کسانی بوده‌اند که ماهیت جاسوسی پیدا کرده‌اند و از امریکا دستور می‌گرفته‌اند»<sup>۱</sup> اما عالیجناب سرخپوش اطلاع نداشت که کیفرخواست دادستانی انقلاب اتهام اصلی تمام بازداشت‌شدگان را امضا و تأیید نامه سرگشاده ۹۰ تن ذکر کرده بود.

آیا مجازات یک نامه سرگشاده انتقادی به آقای هاشمی رفسنجانی شش ماه سلول انفرادی و اقرارنویسی به سبک برادر حسین است؟ آقای هاشمی حتماً به یاد می‌آورند که وقتی برای طرح بودجه به مجلس رفتند، دو تن از اعضای کمیسیون بودجه از ایشان پرسیدند ما به بازداشت بقیه کاری نداریم ولی چرا مهندس سبحانی را بازداشت کردید؟ در پاسخ فرمودند: رویش زیاد شده بود، گفتم بگیرند رویش را کم کنند.

۴. قتل‌های زنجیره‌ای: آقای هاشمی می‌فرمایند: «در دوره مسؤولیت اینجانب، وزارت اطلاعات تمیزترین دوره را داشته است - وزارت اطلاعات در دوره من خیلی تصفیه شد، از خیلی چیزها پاک شد».

این مدعا به هیچ وجه با واقعیت انطباق ندارد. در دوران هشت ساله صدارت آقای هاشمی حدود هشتاد تن به وسیله محفل‌های اطلاعاتی و به علل سیاسی به قتل رسیده‌اند که معروف‌ترین آنها قتل سعیدی سیرجانی، مهندس برازنده، میرعلایی، تفضلی و... بودند. از طرف دیگر حادثه ربودن فرج سرکوهی و به‌دره انداختن اتوبوس حامل نویسندگان در همان دوره روی داد. بازداشت ۲۳ تن از نیروهای ملی-مذهبی، مهندس علی صالح‌آبادی، مهندس ابراهیم‌زاده، مهندس عباس عبدی و... در «تمیزترین دوره وزارت اطلاعات» روی داد. «صدها عملیات موفق برون‌مرزی سعید امامی»، به گفته روح‌الله حسینیان، در دوران سازندگی به وقوع

۱. اطلاعات، ۱۳۶۹/۷/۱۹.

پیوست. برنامه هویت توسط سعید امامی ساخته و توسط سیما پنخس شد. اینها برخی از زوایای روشن شده عملیاتی است که به وسیله عالیجنابان خاکستری هدایت و تصویب می شد.

وقتی بحث بدینجا می کشد، بیت فعال آقای هاشمی، تصویر «عالیجناب سرخپوش» را به نمایش می گذارند. می گویند با فشار راست هاشمی مجبور شد آقایان خاتمی، عبدالله نوری، مصطفی معین را کنار گذارده و آقایان میرسلیم، بشارتی و هاشمی گلپایگانی را به جای آنها بگمارد. فرهنگ و سیاست، حیات خلوت جناح راست بود، نه تحت کنترل هاشمی رفسنجانی. این مدعا شاید درباره آن سه وزارتخانه پذیرفته گردد، اما درباره وزارت امور خارجه و وزارت اطلاعات پذیرفتنی نیست. آقایان ولایتی و علی فلاحیان از ابتدای شروع به کار کابینه هاشمی با معرفی وی به عضویت کابینه درآمدند. آقای هاشمی در روز رأی اعتماد مجلس به کابینه در پنجم شهریور ۱۳۶۸ گفت:

با مجموعه بررسیهایی که کردیم مناسب ترین فرد به نظرمان آقای فلاحیان آمد. اولاً به خاطر سوابق طولانی اطلاعاتی ایشان که تقریباً بعد از انقلاب تا امروز یکسره در این کار مسئولیت داشته اند و در جاهای مختلف، به گونه های مختلف با مسائل امنیتی، نیازهای کشورها، تهدیدها و نیروهایی که دارند کار می کنند، آشنایی کامل دارند و شاید یکی از ارکان این وزارت در گذشته هم، یعنی مهمترین رکن ایشان بودند، از لحاظ صلاحیت شخصی بنده خودم ایشان را خوب می شناسم از دوران طلبگی تا به امروز علاقه ای که ایشان به انقلاب دارد و حاضر است جان بدهد برای اینکه تهدیدها را از اسلام دور بکند، برای ما روشن است و مخصوصاً این اواخر من ایشان را مسؤول بازرسی ویژه فرماندهی کل قوا کرده بودم که کار کردن ایشان برای من بسیار جالب بود یعنی جزو زیباترین کارهایی که ارائه می شد در حوزه های ما، کارهای ایشان بود.<sup>۱</sup>

به گفته روح الله حسینیان، سعید امامی بر این عقیده بود که «مخالفین جمهوری اسلامی باید از دم تیغ گذرانده شوند و در این زمینه ها تجربه داشت» و به گفته آقای

۱. مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۸/۶/۵.

هاشمی رفسنجانی، علی فلاحیان «حاضر است جان بدهد برای اینکه تهدیدها را دور بکند». وقتی این دو، در دوره عالیجناب سرخپوش، دست در دست یکدیگر نهادند، «تمیزترین دوره وزارت اطلاعات» شکل گرفت.

در پایان دوره چهارساله اول ریاست جمهوری آقای هاشمی و آغاز دوره دوم، آقای ری شهری درباره عملکرد علی فلاحیان با هاشمی رفسنجانی سخن گفت ولی او اهمیتی به نکات مطرح شده نداد و دوباره علی فلاحیان را به عنوان وزیر به مجلس معرفی کرد تا با همکاری سعید امامی به اقدامات پیشین ادامه دهد.<sup>۱</sup> اما اینک می‌گوید:

درباره باند سعید امامی، در دوران من برای ما مشخص شد که با سیاستهای جاری کشور از جمله تشنج‌زدایی آنها مخالف هستند. اینها موشک بردند به یک کشور خارجی و آنها پیدا کردند. از داخل وزارت اطلاعات قضیه را پیگیری کردیم ثابت شد. رهبری و من به وزارت اطلاعات گفتیم که اینها باید کیفر ببینند. دادگاه اداری برای آنها تشکیل بدهند و به حکم دادگاه همین سعید امامی را از معاونت خلع کردند و گویا پست مشاورت دادند. چون دادگاه تشکیل شده بود و رسیدگی کرده بود طبعاً لازم نبود و نخواستیم به جزئیات امور دخالت کنیم. همینها در زمان ما به خاطر همین بی‌انضباطیها محاکمه شدند.<sup>۲</sup>

آقای هاشمی رفسنجانی حتماً به یاد می‌آورد که در یک مورد مشخص که پای منافع خصوصی ایشان در میان بود، یک معاون روحانی وزارت اطلاعات را با

۱. پس از دوم خرداد ۱۳۷۶، آقای کروبی به منزل آقای ری شهری رفت تا وی را برای صدارت بر وزارت اطلاعات راضی نماید. آقای ری شهری به هیچ وجه حاضر به پذیرش چنان مسؤولیتی نگردید. دلایل امتناع آقای ری شهری بسیار مهم است که در جای خود باید توسط آقای کروبی یا آقای ری شهری به اطلاع شهروندان برسد.

۲. همشهری، ۱۳۷۸/۱۰/۲۰، ص ۴. این سخنان آقای هاشمی سردبیران همشهری را چنان به وجد می‌آورد که شادمانه به آقای هاشمی می‌گویند: «این برای نخستین بار است که گفته می‌شود». هاشمی: «ما خیلی چیزها را نمی‌گوییم. من اگر چیزهایی را بگویم خیلی مسیروها را عوض می‌کنند». همشهری: «ما به نمایندگی از افکار عمومی آمده‌ایم همین حرفها را بشنویم». هاشمی: «آخر شفافیت حد دارد، ممکن است شفافیت آن قدر زیاد شود که چشم بعضیها را بزند. اگر مسائل شفاف شود خلیها باید سکوت کنند».

قدرت تمام در عرض ۲۴ ساعت از کار برکنار کردند.<sup>۱</sup> اما «بی‌انضباطیهای»<sup>۲</sup> سعید امامی را به دادگاه اداری وزارت اطلاعات ارجاع دادند تا او به سطح مشاور وزیر تنزل یابد. پرسش آن است که آیا ارسال موشک به بلژیک و کشف محموله در کشتی حامل خیارشور توسط پلیس آن کشور، امنیت ملی ما را به مخاطره نمی‌افکند؟ آیا صدها عملیات خارجی موفق سعید امامی با سیاست «تشنج‌زدایی» تعارض نداشت؟ دادگاه می‌کونوس چه پیامدهایی برای ایران به دنبال داشت؟ چگونه است که وقتی پای مسائل خانوادگی در میان باشد یک معاون وزیر در عرض ۲۴ ساعت برکنار می‌گردد ولی وقتی پای منافع ملی و امنیت ملی ایران زمین در میان است، مسأله «بی‌انضباطی» قلمداد می‌گردد و توسط دادگاه اداری دنبال می‌شود تا در نهایت فرد بی‌انضباط به سطح مشاور وزیر اطلاعات تقلیل پیدا کند؟ اما همچنان قدرتمندان در وزارت باقی ماند تا قتل‌های دیگری را تدارک ببیند.

آقای هاشمی آیا می‌دانید چشمان فرزند خردسال فردی که در تاریخ ۱۳۷۵/۱۰/۲۶ ناپدید شد، باید در اسرع وقت عمل گردد، وگرنه وی بینایی خود را از دست می‌دهد. اما به دلیل مفقود شدن پدر، هیچ بیمارستانی حاضر به عمل چشم فرزند نیست؟ آیا این است معنا و مفاد «تمیزترین دوره»<sup>۳</sup>.

آقای هاشمی دربارهٔ فعالیتهای اقتصادی وزارت اطلاعات می‌فرمایند:

اینها یک اجازهٔ محدود داشتند، مثل بقیهٔ سرویسهای جاسوسی دنیا، پوششهایی برای خودشان داشته باشند از قبیل شرکتها. نمی‌توانستند به‌عنوان مأمور اطلاعات در همه‌جا باشند و در دنیا ارتباطهایی داشتند، این هم برمی‌گردد به دورهٔ جنگ. این در دورهٔ من شروع نشده است. جنگ بود و ما می‌خواستیم از بازار سیاه کالا بخریم و با فروشندگان اسلحه ارتباط داشته باشیم. این هم کار هر کسی نبود، یک شرکت معمولی نمی‌توانست این کارها را بکند، ابزارهای اطلاعاتی لازم داشت. به همین دلیل به وزارت اطلاعات اجازه داده شد که از این پوششها استفاده کند. اواخر دورهٔ من معلوم شد که افراط کردند و مراجعات

۱. اگر آقای هاشمی تمایل داشته باشند می‌توان این مسأله را کاملاً شفاف کرد تا معلوم گردد نور علنیت چشم چه کسی را می‌زند.

۲. بخوانید دهها فقره قتل و جنایت و ارسال موشک به خارج و...

۳. رجوع شود به آفتاب امروز، ۱۳۷۸/۱۰/۶، ص ۱۰.

زیادی در همین باره شد... من شخصاً پیگیری کردم و شروع کردم به کم کردن کار اقتصادی وزارت اطلاعات. ما بدون هیاهو کار کردیم. وقتی شروع کردیم به تدریج داشتیم اینها را کم می کردیم.<sup>۱</sup>

مدعای آقای هاشمی نه تنها نوری بر تاریکیها نمی افکند بلکه بر تیرگیها می افزاید: «حق‌الکشف» در چه زمانی وضع شد؟ مبارزه با ثروتهای بادآورده توسط وزارت اطلاعات و در یک روزنامه خاص به کارگردانی عناصر اطلاعاتی از چه زمانی آغاز گشت؟ ایجاد پوشش برای فعالیت اطلاعاتی خارجی چه ربطی به مالکیت کارخانه‌های داخلی داشت؟ تأمین درآمد توسط وزارتخانه و نهادها و ارگانهای مختلف در چه زمانی، در پرتو چه سیاستی و با مجوز چه کسی آغاز شد؟ آیا فعالیت گسترده اقتصادی در پرتو رانت امنیتی، افراط نام دارد؟ آیا استفاده از خط ترانزیت مواد مخدر برای مسائل جنگ و خرید اسلحه صورت گرفت؟ آیا قتل فاطمه قائم مقامی و سیامک سنجری در رابطه با جنگ و خرید اسلحه قابل تحلیل است؟

۵. نتیجه: عالیجناب سرخپوش باید در دو زمینه مشخص به شهروندان پاسخگو باشد.

اول. ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر که باعث به شهادت رسیدن صدها هزار تن از بهترین فرزندان این مرز و بوم شد، هزاران معلول برجای گذارد و میلیاردها دلار خسارات برجای نهاد.

دوم. قتل‌های زنجیره‌ای دگراندیشان و دگرباشان.

## پاسخ به نقد «عالیجناب سرخپوش»\*

دوست عزیز جناب آقای سید مرتضی مردیها در نقد مقاله «عالیجناب سرخپوش» نوشته‌اند، گنجی «در یک پیچ تند به جاده جدیدی وارد شد» و لذا بسیاری از افراد «از مقاله ایشان شوکه شدند و آنرا بسیار زیانمند برآورد کردند». چرا آن مقاله بسیاری از افراد را شوکه کرد؟ برای آنکه «نقد هاشمی نه باید با بی‌پروایی همراه باشد، و نه با بی‌انصافی و نه با بی‌دقتی. به نظر می‌رسد نوشته آقای گنجی تا حدودی با این هر سه وصف همراه است».<sup>۱</sup>

سؤال من از آن برادر عزیز آن است که چرا نقد «آقای رفسنجانی» عبور از «پیچ تند» نامیده می‌شود و «بسیار زیانمند» است؟ مگر هاشمی رفسنجانی با دیگر شهروندان و سیاستمداران چه تفاوتی دارد که نمی‌توان او را به پرسش گرفت و به پاسخگویی فراخواند؟ نکند هاشمی بر جایگاهی نقدناپذیر و پرسش‌ناپذیر تکیه زده است؟ اگر پاسخ این پرسش منفی است، در آن صورت متواضعانه می‌گویم که نقد من بی‌پروا، بی‌انصاف و فاقد دقت نبود. اگر جناب مردیها در حکم کلی خود اصرار دارند از ایشان تقاضا دارم موارد عدم صحت، عدم دقت، بی‌انصافی و بی‌پروایی را گوشزد فرمایند.

جناب مردیها می‌فرمایند: «نوشته آقای گنجی اگر بحران ایجاد کند، نشانه خطای ایشان است و اگر بحران ایجاد نکند، نشانه خطای بزرگتری است، چون حکایت از آن دارد که محافظه‌کاران از خرد شدن هاشمی ناخشنود نیستند». آقای مردیها طی دو سال اخیر نکات مهمی درباره استقلال، ۱۶ آذر، امپریالیسم، موضع چپ‌ستنی

\* عصر آزادگان، ۱۳۷۸/۱۱/۴.

۱. متن کامل یادداشت آقای مردیها، به نام «عالیجناب»، در بخش ضمایم کتاب آمده است.

درباره مسائل جنسیتی و... نوشته‌اند که هر یک از آنها می‌تواند مصداقی از گزاره بالا باشد و اگر معیار «تجویزی» ایشان را بپذیریم هیچ‌یک از آنها نمی‌بایست نگاشته می‌شد. می‌فرمایند: «هر کدام از ما هر چقدر هم به صحت و صلاحیت موضع خود مطمئن باشیم، نباید فارغ از دغدغه دوستان منتقد خود که درون برنامه اصلاح فعالیت می‌کنند، حرکت کنیم. از تکروری و تندروری (با معیار مخرج مشترک جناحهای مختلف جبهه اصلاح) پرهیز کنیم که خسارت آن همه را در بر می‌گیرد».

آقای مردیها به خوبی آگاهند «مخرج مشترک جناحهای مختلف جبهه اصلاح» با دیدگاههای ایشان درباره استقلال، ۱۶ آذر، امپریالیسم و... مخالفانند و قضاوت‌های ایشان را متضمن عدم دقت، عدم صحت، بی‌انصافانه و همراه با بی‌پروایی می‌دانند. آیا نمی‌توان گفت اگر آن مقالات بحران ایجاد کنند، نشانه خطای ایشان است، و اگر بحران ایجاد نکنند، نشانه خطای بزرگتری است. از این‌رو نگارش آن مقالات و اصرار بر مواضع و دیدگاههایی که از نظر مخرج مشترک جناحهای مختلف جبهه اصلاح قابل قبول نیست، تکروری و تندروری محسوب می‌شود. ضمن آنکه گزاره آقای مردیها ابطال‌ناپذیر است و در هر صورت، و تحت هر شرایطی ناقد پیشاپیش محکوم است: اگر نقدش بحران‌آفرین باشد، خطا کرده است و اگر هم بحران‌آفرین نباشد، خطای بزرگتری کرده است.

یکی از نکات قابل تأسف در نقد ناقدان عدم توجه به معنای مفاهیم «عالیجناب خاکستری» و «عالیجناب سرخپوش» و لذا وضع مفاهیم «عالیجناب سرمه‌ای»، عالیجناب صورتی، عالیجناب سفید» و عالیجنابانی با رنگهای دیگر است. مفاهیم عالیجناب خاکستری و سرخپوش را من جعل نکردم بلکه به توضیحی که قبلاً داده‌ام منشأ تاریخی و معنای اصطلاحی کنونی آنها در ادبیات معاصر انگلیسی و فرانسوی را بازگو کرده‌ام. لویی چهاردهم کاردینال ریشلیو را به نخست‌وزیری برگزید و او نیز پدر ژوزف را به کار گرفت. مخالفان با حکم پدر ژوزف (عالیجناب خاکستری) به قتل می‌رسیدند و کاردینال ریشلیو در مقابل آن سکوت می‌کرد. کاردینال ریشلیو به دلیل آنکه لباس سرخ بر تن می‌کرد عالیجناب سرخپوش نام گرفت. اما بعداً عالیجناب سرخپوش به کسی اطلاق شد که قدرت اصلی را در اختیار ندارد. من به‌طور مشروط گفتم اگر با خانواده آقای هاشمی همراهی و همدلی نمایم و قبول کنیم آقای هاشمی هیچ کتتری بر صدا و سیما و نهادهای امنیتی و اطلاعاتی نداشته

است، باید او را عالیجناب سرخپوش بنامیم. اما دوستانی که عالیجنابانی با رنگهای دیگری خلق می‌کنند، باید دلیل جعل مفهوم را روشن کنند.

آقای هاشمی رفسنجانی به عنوان فردی که وارد کارزار انتخابات شده است، می‌باید همچون دیگر داوطلبان به پرسشهای شهروندان در خصوص عملکرد گذشته و برنامه‌های آینده خود پاسخ گوید. آیا طرح یک نقد یا چند پرسش از آقای هاشمی، «تندی بی لگام» محسوب می‌گردد؟ مگر یکی از اهداف جنبش جامعه مدنی ایران، نقدپذیر کردن افراد نقدناپذیر نیست؟ آیا تحقیر پرسشگران و وابسته خواندن ناقدان به امریکا و اسرائیل و انگلیس برای مردم و جامعه روشنفکری قابل قبول است و از تفکری عقلانی حکایت دارد؟

آقای هاشمی در هر سخنرانی و مصاحبه‌ای دیدگاههای مخالفان، دگراندیشان و دگرباشان را به توطئه‌های دشمن بازمی‌گرداند. آیا این موضع را نباید به پرسش گرفت و تأکید نمود که هر گفتمانی که مفهوم اصلی و گوهری آن واژه «دشمن» باشد، گفتمانی است که به خشونت منتهی می‌شود و حذف دشمنان فرصی و خیالی را توجیه ایدئولوژیک می‌کند.<sup>۱</sup> هاشمی مدعی گشودن راه توسعه سیاسی است ولی به این نکته ساده توجه ندارد که قبول مخالف، پذیرش نقد، دفاع از آزادی اندیشه و بیان شرط لازم قبول توسعه سیاسی است.

۱. به سخنان سیاستمداران و ایدئولوگها بنگرید و موارد کاربرد مفهوم دشمن در سخنان آنها را به تمارش درآورید. اگر فردی در هر سخنرانی این مفهوم را تکرار کرد و در یک سخنرانی دهها بار از آن برای تحلیل حوادث و رویدادها استفاده کرد، بدانید که راه حذف فیزیکی مخالفان را هموار می‌سازد. از «دشمن‌سازی» تا «دشمن‌کشی» فاصله چندانی وجود ندارد.

## جزئیات قتل سیامک سنجری\*

اکبر گنجی در پاسخ به اظهارات ترقی به‌خبرنگار آفتاب امروز گفت:  
برخی از محافظه‌کاران درصددند تا پروژه «قتل عام‌درمانی» تاریک‌خانه اشباح در طول دهه گذشته را با تحریف پرونده قتل‌های زنجیره‌ای از ذهن محو نمایند.  
من بسیار مشتاقم که مردم شهیدپرور اصفهان به‌علی فلاحیان رأی دهند تا نمایندگان دوم خرداد در مجلس ششم در زمان بررسی اعتبارنامه فلاحیان نکات اصلی پرونده قتلها را مطرح و او را مجبور به پاسخگویی نمایند. اینکه گفته می‌شود قتل‌های قبل از دوم خرداد وجود نداشته و یا سعید امامی در آن دستی نداشته است دروغ محض است. سعید امامی در مرگ سعیدی سیرجانی دست داشت. او سیامک سنجری را با چند تن دیگر به یک خانه برد. در آنجا چندساعتی با او گفت‌وگو کرد، سپس به‌همراهان دستور داد که او را با چاقو به قتل رسانند. سیامک سنجری به‌گریه افتاد و گفت طی روزهای آینده مراسم عروسی او در پیش است. سعید امامی با موبایل با شاه‌کلید تماس گرفت و گفت سنجری گریه می‌کند، عروسی‌اش چند روز دیگر است. کارت دعوت عروسی برای من و تو نیز در جیب‌اش آماده است. شاه‌کلید از آن طرف به سعید امامی فرمان داد که او را بکشید و آنها نیز با ۱۵ ضربه چاقو او را به قتل رساندند و سپس ماشین بنز او را در یکی از دره‌های اطراف تهران به‌آتش کشیدند. حادثه اتوبوس نویسنده‌گان نیز جزئی از پروژه قتل عام‌درمانی محفل سعید امامی بود. اگر علی فلاحیان به مجلس ششم راه یابد تاریخ ایران‌زمین شاهد مراسم بسیار شکوهمندی خواهد بود. در آنجا نمایندگان مردم برای اولین بار در یک جلسه علنی تمامی نکات ناگفته پروژه قتل عام‌درمانی را در حضور علی فلاحیان بازگو خواهند کرد و او مجبور خواهد بود به پرسش‌های نمایندگان مردم پاسخ دهد.



## پروژه «قتل عام درمانی»<sup>\*</sup> ماجرای قتل خانم برقی

اکبر گنجی در ادامه گفت و گویش با آفتاب امروز درباره اجرای پروژه قتل عام درمانی محفل اطلاعاتی. از ماجرای قتل خانم اشرف السادات برقی پرده برداشت. وی گفت:

در اسفندماه سال ۱۳۷۴ خانم متدینی به نام اشرف السادات برقی به طرز فجیعی در شهر قم به دست ناهلان در ذیل پروژه «قتل عام درمانی» به قتل رسید. آن مرحومه همسر پسر عموی آقای مصطفی پورمحمدی معاون وزیر اطلاعات در زمان علی فلاحیان بود. ضمناً شوهر آن مرحومه برادر خانم آقای پورمحمدی است. محفلیها پس از کشتن آن مرحومه با مواد خاصی گوشت دست و پای او را می سوزانند و با باز کردن شیرهای گاز، منزل را آماده انفجار می کنند. مسئولان اداره کل اطلاعات قم با آقای پورمحمدی که از عراق به ایران باز می گشت تماس گرفته و لذا نامبرده یکر است از قصر شیرین به قم می رود.

ابتدا جلسه ای در منزل پدر آن مرحومه و پس از آن جلسه ای در منزل سابق علی فلاحیان با حضور آقای پورمحمدی در این باره برگزار می شود. افرادی توسط وزارت اطلاعات بازداشت و پس از چند ماه آزاد می شوند. اما پس از گذشت نزدیک به چهار سال هنوز هیچ کس به عنوان قاتل شناسایی نشده است.

نکته قابل تأمل اینکه افرادی که از دیگر ارگانها بر روی پرونده این جنایت تحقیق می کردند به نوعی از کار برکنار یا به دیگر شهرها اعزام شدند. از طرف دیگر

---

\* گفت و گو با آفتاب امروز، ۱۳۷۸/۱۱/۶.

مراسم باشکوه تشییع جنازه آن مرحومه با حضور علمای بزرگ و به امامت حضرت آیت‌الله جوادی آملی برگزار شد. برای اجرای پروژه «قتل عام درمانی» و ایجاد امنیت به روشهای رعب‌آور و دهشت‌آوری افراد گوناگونی را به قتل می‌رسانند و بارد پا گذاشتن به دنگران می‌فهمانند که کار از کجا آب می‌خورد تا بقیه حساب کار خود را بکنند. در ذیل این پروژه در دهه گذشته به‌طور متوسط در هر ماه یک نفر به قتل رسیده است. اینها مربوط به تمیزترین دوران وزارت اطلاعات است.

جامعه و نقطه‌ضعفی برای انقلاب حساب بکنیم، این چه خدمتی است؟ به‌کسی دارید خدمت می‌کنید؟ بخصوص اگر بالای سرمان تابلوی خط امام هم بگذارید. این به‌کسی داریم خدمت می‌کنیم؟ امام را زیر سؤال بردن خدمت امروز به‌جامعه است؟ یا خدمت به‌انگلیس است؟ یا خدمت به‌امریکا؟ حقیقتاً این جهاد هشت‌ساله ما در همه تاریخ دوهزار و پانصدساله ما درخشان‌ترین نقطه افتخارات ملی و اسلامی ماست... این ملت قابل سرزنش است؟ این درست است که مطبوعات بنویسند جواب این کشته‌ها را کی می‌دهد؟ این حرف غیر از همان حرفهایی است که عوامل انگلیس وقتی که نهضت اسلامی رسید به ۱۵ خرداد، فردا گفتند که جواب خونهای ۱۵ خرداد را امام باید بدهد؟ جواب این زندانیها را کی باید بدهد؟ چقدر باید سخیف باشند آدمهایی که نان انقلاب را می‌خورند، به‌نام انقلاب حرف می‌زنند و بزرگترین افتخارات کشور را زیر سؤال ببرند و محکوم کنند. انگلیس هم جرأت نمی‌کند این حرف را بزند. وقتی که ما بزیم، توی روزنامه چند هزار نسخه‌ای می‌گویم، او با یک رادیوی چندمیلیونی برای ایران و افغانستان و همه کشورهای عربی و اسلامی به‌زبان فارسی و عربی و اردو برای همه می‌گوید. این اعتماد به‌نفس دنیای اسلام را متزلزل نمی‌کند... چیزهایی را گنده می‌کنند که آدم خیال می‌کند اینها دارند طبل دجال را می‌زنند. این چه وضعی است؟... من می‌بینم این آقایان نادان در جلسات جوانهایی که تو اون دوره خیلی کوچک بودند و این چیزها را نمی‌دانند می‌نشینند یک حرفهایی می‌زنند: دروغ... بی‌انصافها این‌جوری انقلابتان و مردمتان، افتخاراتتان را به‌کسی می‌فروشید؟... آدم اگر رأی هم می‌خواهد، آدم اگر فریب هم می‌خواهد بدهد یک راه دیگری پیدا بکنید، نرید، ملت‌تان را، انقلابتان را، کشورتان را این‌جوری تحقیر کنید. چه نفعی برای کسی دارد؟... یکی از کارهای بسیار بدی که الان دارد جریان می‌افتد، جنگ را زیر سؤال بردن که افتخارات کشور است؟ سازندگی را زیر سؤال بردن که افتخارات کشور است و بزرگتر از همه اینها اصل انقلاب را زیر سؤال بردن است.<sup>۱</sup>

جامعه و نقطه‌ضعفی برای انقلاب حساب بکنیم، این چه خدمتی است؟ به‌کی دارید خدمت می‌کنید؟ بخصوص اگر بالای سرمان تابلوی خط امام هم بگذارید. این به‌کی داریم خدمت می‌کنیم؟ امام را زیر سؤال بردن خدمت امروز به‌جامعه است؟ یا خدمت به‌انگلیس است؟ یا خدمت به‌امریکا؟ حقیقتاً این جهاد هشت‌ساله ما در همه تاریخ دوهزار و پانصدساله ما درخشان‌ترین نقطه افتخارات ملی و اسلامی ماست... این ملت قابل سرزنش است؟ این درست است که مطبوعات بنویسند جواب این کشته‌ها را کی می‌دهد؟ این حرف غیر از همان حرفهایی است که عوامل انگلیس وقتی که نهضت اسلامی رسید به ۱۵ خرداد، فردا گفتند که جواب خونهای ۱۵ خرداد را امام باید بدهد؟ جواب این زندانیها را کی باید بدهد؟ چقدر باید سخیف باشند آدمهایی که نان انقلاب را می‌خورند، به‌نام انقلاب حرف می‌زنند و بزرگترین افتخارات کشور را زیر سؤال ببرند و محکوم کنند. انگلیس هم جرأت نمی‌کند این حرف را بزند. وقتی که ما بزنیم، توی روزنامه چند هزار نسخه‌ای می‌گوییم، او با یک رادیوی چندمیلیونی برای ایران و افغانستان و همه کشورهای عربی و اسلامی به‌زبان فارسی و عربی و اردو برای همه می‌گوید. این اعتماد به‌نفس دنیای اسلام را متزلزل می‌کند... چیزهایی را گنده می‌کنند که آدم خیال می‌کند اینها دارند طبل دجال را می‌زنند. این چه وضعی است؟... من می‌بینم این آقایان نادان در جلسات جوانهایی که تو اون دوره خیلی کوچک بودند و این چیزها را نمی‌دانند می‌نشینند یک حرفهایی می‌زنند: دروغ... بی‌انصافها این‌جوری انقلابتان و مردمتان، افتخاراتتان را به‌کی می‌فروشید؟... آدم اگر رأی هم می‌خواهد، آدم اگر فریب هم می‌خواهد بدهد یک راه دیگری پیدا بکنید، نرید، ملت‌تان را، انقلابتان را، کشورتان را این‌جوری تحقیر کنید. چه نفعی برای کسی دارد؟... یکی از کارهای بسیار بدی که الان دارد جریان می‌افتد، جنگ را زیر سؤال بردن که افتخارات کشور است؟ سازندگی را زیر سؤال بردن که افتخارات کشور است و بزرگتر از همه اینها اصل انقلاب را زیر سؤال بردن است.<sup>۱</sup>

اینک برای روشن شدن محل نزاع چند نکته را یادآور می‌شوم:

۱. رژیم دیکتاتوری و وحشت‌آفرین حاکم بر عراق به ایران حمله آورد تا بخشهای وسیعی از خاک ما را با تجاوز نظامی به خاک خود ضمیمه نماید. مردم دلیر ایران زمین بر مبنای وظیفه دینی-ملی به دفاع و مقاومت در برابر جنگی نابرابر پرداختند و بارشادت و سرفرازی دشمن را به پشت مرزهای بین‌المللی عقب راندند و حماسه‌های کم‌نظیر در تاریخ خود به یادگار نهادند. هیچ قوم و ملتی به استقبال متجاوزان نمی‌رود و در مقابل تجاوز بیگانگان مَهر، سکوت بر لب نمی‌نهد. جوانان برومند ایران زمین در قالب سپاه و ارتش و بسیج متجاوزان را بر جای خود نشاندهند و در راه این هدف دینی-ملی، شهدای بسیاری تقدیم دین و کشور کردند. ملت بزرگوار ایران به دلیل خلق چنان حماسه‌ای مستحق تحسین و تجلیل فراوان است. پرواضح است که جوانان عیور ما به دست سربازان عراقی به شهادت رسیدند. آنان همچون بلاجویان دشت کربلا به پیش می‌تاختند تا از مرزهای ملی و حیثیت و شرف ایران زمینیان دفاع کنند. در چنان شرایطی گروهک تروریستی رجوی به عنوان مزدوران صدام وارد عمل شد و خیانتی غیر قابل بخشش برای ابد در تاریخ به ثبت رساند.

۲. آیا درباره جنگ ایران و عراق نباید سخن گفت؟ آیا نباید این رویداد بزرگ تاریخ انقلاب را تحلیل و تبیین کرد؟ آیا تحلیل به تحسین و تجلیل صرف تحویل می‌شود؟ آیا هیچ انتقادی بر مدیریت سیاسی دفاع هشت‌ساله وارد نیست؟ مگر نه آن است که آدمیان عاقل و فرهنگها و تمدنهای پایدار برای دوام، دائماً گذشته خود را بازخوانی و نقد می‌کنند؟ مگر درس گرفتن از گذشته برای سامان بخشیدن به آینده به معنای شناخت راههای درست و موفق و تحلیل اشتباهات و پس از آن گام نهادن در اولی و فاصله گرفتن از دومی نیست؟ مگر علم با نقد اشتباهات و خطاها رشد نمی‌کند؟ روشنفکران و مردم آلمان از فردای پایان جنگ دوم جهانی، «مسأله جنگ» را به گفت‌وگو و بحث گذاشتند. تنور آن بحث تا امروز همچنان گرم و داغ است. یورگن هابرماس بیش از چهل سال است که به طور فعال در این بحث شرکت دارد و با طرفداران مارتین هایدگر و محافظه‌کاران توجیه‌گر اقدامات ارتش آلمان به گفت‌وگو نشسته و نظرات آنها را فعالانه نقد کرده است. مسأله جنگ چه ارتباطی با هابرماس، به عنوان یک فیلسوف یا جامعه‌شناس، دارد؟ جنگ بخش مهمی از تاریخ آلمان است و هیچ‌کس نمی‌تواند تاریخ خود را نادیده بگیرد. در رابطه با جنگ ایران

و عراق چه کسی می تواند اثبات کند که تمامی تصمیم‌گیرهای مدیران سیاسی جنگ درست بوده است؟ آیا نباید در تحلیل جنگ، نقش هر یک از مدیران عالی‌رتبه سیاسی در تصمیم‌های مهم روشن شود؟ آنکه در پایان جنگ «نشان» و مدال دریافت می‌دارد و تجلیل و تکریم می‌شود، آیا فقط از پیروزیها سود می‌برد و یا در مقابل تصمیم‌های خطا و اشتباه، حداقل خود را ملزم به پاسخگویی به پرسشهای شهروندان می‌داند، نه آنکه پرسشها را توطئه انگلیس و اسرائیل و امریکا جلوه دهد.<sup>۱</sup> آقای هاشمی رفسنجانی به تنهایی بار سنگین تمامی افتخارات را به دوش می‌کشد ولی وقتی با مشکل یا پرستی سخت و غیر قابل توجیه مواجه می‌شود از امام راحل هزینه می‌کند. سخن من این بود که نباید امام را هزینه اموری کرد که به ظاهر غیر قابل دفاع می‌نماید، آیا رویکرد من غلط و محصول توطئه دشمنان است؟

ایران در تاریخ ۱۳۶۷/۴/۲۸ قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت. در تاریخ ۱۳۶۷/۴/۲۹ امام خمینی طی پیامی موافقت خود را با پذیرش قطعنامه اعلام و ضمن آن گوشزد فرمودند: در این روزها ممکن است بسیاری از افراد به خاطر احساسات و عواطف خود صحبت از چراها و بایدها و نبایدها کنند - که هرچند این مسأله به خودی خود یک ارزش بسیار زیباست - اما اکنون وقت پرداختن به آن نیست.<sup>۲</sup>

آری، در بحبوحه جنگ و خون و حضور دشمن، وقت مناسب پرداختن به پرسش در ملاء عام و در سطح مطبوعات نبود. این امر در آن موقع به سود عراق و به زیان ایران بود. ولی آیا اینک پس از گذشت یازده سال و نیم از پذیرش قطعنامه، وقت طرح «چراها و بایدها و نبایدها» که «یک ارزش بسیار زیباست» فرانسیده است؟ آیا وقت طرح این پرسش که چرا پس از فتح خرمشهر و قبول عقب‌نشینی کامل توسط عراق، تضمین پرداخت دهها میلیارد دلار خسارت به ایران توسط کشورهای عربی و میل حضرت امام به پایان جنگ، جنگ همچنان تداوم یافت، هنوز فرانسیده است؟ آیا اگر پس از فتح خرمشهر صلح را می‌پذیرفتیم به نتایج و پیروزیهای مهمتری دست نمی‌یافتیم؟

۱. آقای هاشمی رفسنجانی در تاریخ ۱۳۶۹/۶/۳ نشان درجه یک فتح دریافت داشت.

۲. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۴۰.

آقای هاشمی رفسنجانی در مصاحبه مطبوعاتی مورخ ۱۳۶۱/۸/۱۷ شرایط ایران برای پذیرش صلح را اعلام می‌کنند:

شرایط ما از اول مشخص شده بود که عبارتند از: خروج بی‌قید و شرط متجاوزین عراقی، پرداخت غرامت و تنبیه متجاوز که از این شرط تفسیرهای متفاوتی شده و متجاوزی که این همه ظلم کرده و به‌دنیای اسلام خسارت وارد آورده است، استحقاق حکومت ندارد و کمترین تنبیه‌اش، سقوط اوست. البته این همه گفته شده که اگر صدام برود و در عراق حکومت اسلامی روی کار بیاید ما غرامت نمی‌خواهیم: این حرف شورای عالی دفاع نبوده ولی کسی هم با آن مخالفت نکرده است.<sup>۱</sup>

آنگاه درباره بازپرداخت خسارات توسط کشورهای عربی می‌فرماید:  
ما غرامت را از حزب بعث عراق می‌خواهیم و حاضر نیستیم که از کشورهای دیگری بگیریم، البته آنها اگر بخواهند به حزب بعث کمک کنند که او غرامت را بپردازد، ما حرفی نداریم ولی غرامت را باید عراقیها بپردازند.<sup>۲</sup>

چند ماه بعد آقای هاشمی به‌صراحت می‌فرماید با پرداخت خسارت مشکل حل نخواهد شد. تنها راه پایان جنگ، سرنگونی صدام و برقراری حکومت اسلامی در آن کشور است:

کدام بی‌انصافی پیدا می‌شود که به‌جمهوری اسلامی امروز، بگوید ما متقاضی کیفر متجاوز و تنبیه صدام و حذف بعث عقلی از تاریخ عراق نباشیم؟ فردا اگر صدام در عراق بماند ما جواب این همه انسان فداکار عضوباخته را چه می‌توانیم بدهیم؟ هیچ چیز نمی‌تواند به‌جز سقوط صدام و ایجاد حکومت اسلامی در عراق، به‌دل جانبازان و خانواده شهدا آرامش ببخشد. هر نوع عوض مادی را ما بگیریم، باز هم قابل مقابله با این خسارت عظیمی که ما دیده‌ایم نیست.<sup>۳</sup>

آیا طرح این مسائل و نقش آقای هاشمی در تداوم جنگ پس از فتح خرمشهر،

۲. پیشین.

۱. روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۱/۸/۱۷.

۳. روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۱/۱۰/۱۴.

اهانت به امام و ملت ایران است؟ آیا این پرسش نشانگر آن است که پرسشگر در خط اسرائیل، امریکا و انگلیس است و برای ورود به مجلس، از سر «نادانی» با «عوام فریبی»، «دروغ»، «سخنان سخیف»، «طبل دجال» را به صدا درمی آورد؟ آقای هاشمی رفسنجانی طی دهه گذشته چهره کاملاً تاریکی از وضعیت اقتصادی دهه اول انقلاب به تصویر کشیده و دوران سازندگی را، دوران رشد اقتصادی و امیدهای روشن جلوه داده است. مسأله آن است که اگر تصویری که هاشمی ارائه می کند واقعی باشد، باید پرسید مگر آمارهای کلان اقتصادی منفی دهه اول انقلاب تا حدود زیادی معلول جنگ و هزینه های سنگین آن نبود؟ مگر جنگ بیش از یک صد میلیارد دلار خسارت به جای نگذارد و مگر این خسارت عظیم و جبران ناپذیر وضعیت اقتصادی را بحرانی نمی کرد؟ مگر علت اصلی وضع اقتصادی هزینه های سنگین جنگ نبود؟ و مگر آقای هاشمی در تداوم آن شرایط، پس از فتح خرمشهر، نقش مهمی را بازی نمی کرد؟

۳. امام پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ صادقانه به مردم گفت: «مسأله بسیار تلخ و ناگواری برای همه، خصوصاً برای من بود». «اگر آبرویی داشته ام با خدا، معامله کرده ام»، «خداوندا تلخی این روزها را به شیرینی فرج حضرت بقیه الله - ارواحنا لتراب مقدمه الفداء - و رسیدن به خودت جبران فرما». «می دانم که به شما سخت می گذرد ولی مگر به پدر پیر شما سخت نمی گذرد؟» امام شجاعانه و ایثارگرانه مسئولیت پذیرش قطعنامه و کلیه تصمیمهای مسئولین را پذیرفت و گفت: «گمان نکنید که من در جریان کار جنگ و مسؤولان آن نیستم، مسؤولین مورد اعتماد من می باشند، آنها را از این تصمیمی که گرفته اند شماتت نکنید که برای آنان نیز چنین پیشنهادی سخت و ناگوار بوده است». اما امروز عالیجناب سرخپوش پرسشهایی را که به شخص وی باز می گردد به امام باز می گرداند و می گوید: «اصل جنگ را امام اصلاً اجازه نمی دادند که کسی با ایشان بحث کند». چرا برای فرار از پاسخ به پرسشهای شهروندان از شخصیت امام هزینه می کنیم؟ اگر تداوم جنگ پس از ختم خرمشهر به دلایل سیاسی، اقتصادی، نظامی و... توجیه پذیر است، دلایل آن را به طور مدلل بیان کنیم، نه آنکه ناتوانی در پاسخگویی را با هزینه کردن از اعتبار امام جبران نماییم. امام در همان نامه می فرماید: «به واسطه حوادث و عواملی که از ذکر آن فعلاً خودداری می کنم و به امید خداوند در آینده روشن خواهد شد و با توجه به نظر تمامی

کارشناسان سیاسی و نظامی سطح بالای کشور - که من به تعهد و دلسوزی و صداقت آنان اعتماد دارم - با قبول قطعنامه آتش بس موافقت نمودم.<sup>۱</sup> آن «حوادث و عواملی» که منجر به پذیرش قطعنامه شد و امام وعده فرمودند: «به امید خدا در آینده روشن خواهد شد»، چه بوده؟ آیا هنوز «آینده» و وعده داده شده فرانسیده است؟ مگر پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸، آقای هاشمی رفسنجانی به مردم وعده ندادند که به زودی نامه حضرت امام را منتشر می کنند تا مردم از دلایل پذیرش آتش بس آگاه شوند؟<sup>۲</sup> پس چرا آن نامه پس از گذشت یک دهه منتشر نمی شود تا هم «حق مردم» ادا شود و هم امکان تحلیل واقعی تری از جنگ مهیا و نقش آقای هاشمی روشن تر شود؟ انتشار نامه حضرت امام نه تنها بر شفافیت می افزاید بلکه چارچوب مناسبی برای تحلیل جنگ فراهم می آورد و نشان می دهد که آیا ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر به نفع نظام، انقلاب و اسلام بود یا نه. اگر هاشمی مدافع شفافیت و تحلیلهای خود می باشد، باید از انتشار نامه حضرت امام دفاع نماید.

۴. آقای هاشمی در دهه اول انقلاب پس از حضرت امام و در دهه دوم انقلاب پس از مقام رهبری نیرومندترین مرد نظام جمهوری اسلامی ایران بود. عالیجناب سرخپوش می خواهد تا در دهه سوم انقلاب همچنان قدرتمند باقی بماند و برای بسط قدرت در صدد تصاحب همزمان کرسی ریاست مجلس و ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام است تا از این طریق به عضویت بسیاری از دیگر نهادها و ارگانهای تصمیم گیر اصلی نظام درآید. ولی متأسفانه ایشان حاضر به پاسخگویی به پرسشهای شهروندان و روزنامه نگاران نیست. قدرت غیر پاسخگو برای هر ملتی مضر و خطرناک است. قدرت نامحدود با پروژه توسعه سیاسی تعارض بنیادین دارد. آقای هاشمی و کارگزاران اینک که به پایگاه اجتماعی و مشروعیت دوم خردادیان نیاز دارند، هیچ گونه انتقادی را از ایشان بر نمی تابند. اگر ایشان بر کرسی ریاست مجلس تکیه زند، با چنین شخصی چه نوع رابطه ای می توان برقرار کرد؟ آیا

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۳۹.

۲. هاشمی رفسنجانی: «طی دوسه روز گذشته جلسات متعددی با حضور سران کشور تشکیل شد و جمع بندی تمامی این جلسات به حضور حضرت امام رسیده است. ضمناً بعداً حضرت امام تصمیمشان را طی پیامی به جلسه سران ارائه دادند که حاوی مطالب مهمی است و در صورت مصلحت، بعداً منتشر خواهد شد». روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۷/۴/۲۸.

آقای هاشمی رفسنجانی غیر از تبعیت محض نوع دیگری از رابطه را به رسمیت می شناسد؟

هاشمی ناقدان خود را دائماً تحقیر می کند. می گوید: «مخالفان سیاست تعدیل حرف تازه‌ای برای گفتن ندارند... کسانی که منکر موفقیت اجرایی این برنامه هستند، دروغ می گویند... دو جریان راست افراطی و چپ افراطی در مقابل سیاست تعدیل مقاومت می کنند»<sup>۱</sup>. اما وقتی نوبت به خود می رسد، می فرمایند: «این برنامه را بنده بالاخره متخصص این جور چیزها [برنامه پنج ساله] هستم... به عنوان کسی که با تاریخ ایران خوب آشنا هستم، نمی توانم قطعه دیگری را پیدا کنیم که تاریخ انقلاب ایران بتواند مثل این به آن تاریخ بنازد».

ایراد و اشکال نیروهای جبهه دوم خرداد، از نظر آقای هاشمی، قابل تأمل است. ایشان می فرمایند: «رئیس جمهور هم که مورد احترام همه شان هست؛ وقتی یک جمله گفت اگر دستاوردها نبود، این دو سال که مشکل نفت داشتیم کشور دچار بحران می شد، دیدید که چه حرفهایی زدند و به ایشان گفتند چرا این حرفها را می زنید». آقای هاشمی به این نکته اساسی توجه و عنایت ندارد که رابطه دوم خردادیان، و حتی حزب جبهه مشارکت با خاتمی، همچون رابطه حزب کارگزاران سازندگی با هاشمی رفسنجانی نیست، دوم خردادیان مرید خاتمی نیستند و او را تقدناپذیر نمی دانند، لذا از او می پرسند: چرا رأی بیست میلیونی مردم را هزینه معتبرسازی دیگران می کنید؟ خاتمی همچنان پرچمدار جبهه دوم خرداد است چرا که می گوید: «زنده باد مخالف من». این است سرّ و دلیل دلپذیری خاتمی نزد روشنفکران و مردم.

۵. یکی از دوستان مدعی است، هاشمی: «اگر دمکرات نباشد، دست کم توسعه گراست و توسعه به طور غیر مستقیم زمینه ساز دمکراسی است؛ آیا همین کافی نیست تا او را در موضع مانع اصلاحات قرار دهد؟»<sup>۲</sup>

دو مدل از توسعه گرایی وجود دارد: توسعه آمرانه و توسعه دمکراتیک. اگر با هاشمی حداکثر همدلی را روا داریم و سازندگی را توسعه بنامیم، باید او را طرفدار

۱. رسالت، ۱۳۷۸/۱۰/۳۰.

۲. مرتضی مردها، عالیجناب، عصر آزادگان، ۱۳۷۸/۱۱/۲.

«توسعه آمرانه» بدانیم. توسعه آمرانه نه تنها با دمکراسی تعارض بنیادین دارد و لازمه آن سرکوب گسترده جامعه مدنی است، بلکه نوسازی (مدرنیزاسیون) به قصد دستیابی به نظام اجتماعی مدرن، در غیبت پویش تجدد (مدرنیته)، از قبل محکوم به شکست است. به گفته اگنس هلر: «تلاشهای گوناگون برای استقرار نظام اجتماعی مدرن در غیبت پویش مدرن - نظیر مورد اتحاد شوروی - نتیجه‌ای جز شکست خفت‌بار در پی نداشته و تنها این نکته را کاملاً روشن ساخته که تجدد بدون پویایی (به‌ویژه تجدد بدون عدالت پویا) دوام و بقایی ندارد».

تجربه بشری نشان می‌دهد که توسعه آمرانه هزینه بسیار سنگینی برای آدمیان به‌ارمغان آورده است. از نظر ارنست نولته محافظه‌کار، «قتل عام‌درمانی» راه‌حل رایجی برای درمان بیماریهای ناشی از انقلاب صنعتی بوده است. راه‌حل مسائلی که در نتیجه فرایند نوسازی در جامعه پیدا می‌شوند، اغلب در نابود کردن گروه کاملی از مردم جست‌وجو شده است. بنابراین قتل عام یهودیان به وسیله رژیم نازی، قتل عام گسترده روشنفکران و مخالفان در مجمع‌الجزایر گولاگ توسط استالین، قتل عام ارمنیها توسط ترکها و... چند نمونه از مجموعه‌ای از «قتل عام‌درمانیها» در تاریخ است. از این رو قتل عام‌درمانی به گفته برخی از متفکران محافظه‌کار یکی از اجزای پروژه توسعه آمرانه است.

دمکراسی جامعه‌ای است که از قبل برای دولتهای مدرن دوخته شده است. اما نظام اجتماعی مدرن در غیاب مدرنیته (عقلانیت انتقادی و میوه‌هایش: پلورالیسم، حقوق بشر، آزادی اندیشه و بیان، جامعه مدنی، تفرد و...) دست‌نایافتنی است و هاشمی نه پویش تجدد را می‌شناسد و نه به مدرنیته اعتقادی دارد. نظام فکری او به دنیای کهن تعلق دارد و پارادایم دنیای کهن با پارادایم تجدد تعارض دارد.

۶. ماکس وبر در دانشمند و سیاستمدار به‌درستی و دقت تمام وظایف روشنفکران را از سیاستمداران تفکیک می‌کند. اعضای احزاب و گروههای سیاسی برای تشکیل ائتلاف و پیروزی در انتخابات، مجبورند برخی سخنان و حقایق را بر زبان نیاورند، چرا که در صورت انتقاد از هاشمی ائتلاف با کارگزاران احتمالاً شکل نخواهد گرفت. برای کارگزاران، خصوصاً بخش خانوادگی آن، انتقاد از آقای هاشمی غیر قابل قبول است. پذیرش ریاست مجلس هاشمی شرط لازم هرگونه ائتلاف و کاندیداتوری از سوی کارگزاران است. اما روشنفکران فارغ از مصالح حزبی به‌گوهر

روشنفکری، که نقد عقلانی تمام عیار و همه جانبه باشد، التزام دارند و نقد اسطوره‌ها، تابوها، خطوط قرمز، عرصه سیاست و... را فدای ائتلاف سیاسی با احزاب خانوادگی نمی‌کنند. از این رو این پرسش که «چرا آقای گنجی چنان یادداشتی را نوشت، و چرا دوستان خوب صبح امروز در چاپ و انتشار آن تردید نکردند؟» در چارچوب حزبی شاید قابل قبول باشد، ولی اگر گنجی عضو هیچ حزبی نباشد و صبح امروز نیز ارگان احزاب و گروه‌های چپ سنتی و مدرن نباشد - که نیستند - قابل قبول نخواهد بود. لذا تأکید بر این نکته که «در نقد آقای رفسنجانی نیز نباید خطر اقتدارگرایان (جبهه متشکل از راست افراطی و راست سنتی) فراموش شود و چالش با آنها از اولویت نخست خارج گردد»<sup>۱</sup> به معنای خلط مبحث و توصیه حزبی به روشنفکران غیر حزبی است. روشنفکر پاسدار حقیقت است نه پاسدار قدرت. ابزارش نقد است و سودایش امکان پذیر کردن فضای گفت‌وگوی عقلانی فارغ از ملاحظات ایدئولوژیک و منافع حزبی است. روشنفکران عصر یخبندان خردستیزی و قتل عام کتاب را چگونه می‌توانند فراموش کنند.<sup>۲</sup> وقتی عصری که دانشگاه به طور گسترده از طرف گروه‌های فشار مورد تاخت و تاز قرار گرفت، برخی از اساتید دانشگاه به قتل رسیدند، نویسندگان را با اتوبوس روانه دره کردند، سینما به نظامیان سپرده شد تا هنرمندان در عرصه هنر تابع سرهنگها باشند، بی‌هویتان با «هویت» به جنگ روشنفکران رفتند و... تمیزترین دوره و عصر توسعه سیاسی خواننده می‌شود؛ آیا سکوت اصحاب قلم و اهل فرهنگ مجاز است و روزنامه‌نگاری که به دفاع از ارباب معرفت چند پرسش مطرح کرده می‌بایست از هر سو مورد تهاجم قرار گیرد که با پرسش خود «امنیت ملی» را به چالش خوانده است؟

۷. نام «عالیجناب سرخپوش» توهین و یا تحقیر نیست بلکه اشاره‌ای تاریخی است. اشاره‌ای که در آن «عالیجناب سرخپوش» فردی است که لباس سرخ بر تن

۱. سرمقاله صبح امروز، ۱۳۷۸/۱۱/۲.

۲. در دوران قتل کتاب (زمان صدارت آقای میرسلیم) به یاد دارم که کتاب حدیث بندگی و دل‌بردگی دکتر عبدالکریم سروش را بدون حذف یک بیت از غزل‌های حافظ از مقدمه کتاب اجازه نشر ندادند. در آن زمان کار سانسور آنچنان مضحک شده بود که لطفی جالب توجه در بین ناشران شایع بود: دیوان حافظ را اجازه چاپ نمی‌دهند برای اینکه حافظ گفته است: «دستی از غیب برون آمد و بر سینه نامحرم زد».

می‌کند و قدرت اصلی در دست او نیست. آیا این دقیقاً همان توصیفی نیست که آقای هاشمی و نزدیکان ایشان از دوران تصدی ریاست جمهوری توسط ایشان و عدم اطلاع ایشان از موضوع قتل‌های زنجیره‌ای مطرح می‌کنند؟ مگر نه اینکه هر کجا مسأله مسؤلیت اقدامات حکومت در آن دوران مطرح می‌شود، دوستان و وابستگان آقای هاشمی از خارج بودن برخی از امور از حوزه تصمیم‌گیری ایشان سخن می‌گویند.

چرا طرح یک پرسش یا انتقاد، آقای هاشمی رفسنجانی را تا این حد برآشفته؟ البته آشفتگی هاشمی قابل درک است چرا که اصولاً وی شخصیتی است که خود را انتقادناپذیر و غیر قابل دسترس می‌داند. از این رو ناقد را تحقیر می‌کند و او را به دشمن تقلیل می‌دهد. اما برآشفته‌گی برخی از روشنفکران و «تندی بی‌لگام» خواندن مقاله «عالیجناب سرخپوش»، غیر قابل درک و فهم است. به نظر می‌آید برخی از روشنفکران درک درست و کارآمدی از اعتدال - که مقاله عالیجناب سرخپوش مخالف آن قلمداد شده - ندارند. در این باره در فرصتی دیگر، سخن خواهیم گفت.

دفاع از شخصیت قدرتمندی چون هاشمی، هزینه‌ای دربر ندارد ولی آغاز گفت‌وگوی انتقادی با او، درباره خطوط قرمز و تابوها، به نوعی شرکت در «بازی مرگ» است و هزینه‌های غیر قابل پیش‌بینی به دنبال دارد. بگذار با تحریف تاریخ و واقعیات، ما را ضد جنگ و خانواده شهدا و امام، تندرو، شهرت‌طلب، عضو سابق وزارت اطلاعات یا اطلاعات سپاه پاسداران، و بازیچه دشمن بنامند. ولی من هرگاه به آسمان می‌نگرم این ابیات را با خود زمزمه می‌کنم:

ما را سری است با تو که گر خلق روزگار

دشمن شوند و سر برود هم بر آن سریم

گفتی ز خاک بیشترد اهل عشق من

از خاک بیشتر نه که از خاک کمتریم

## روشنفکران و گفتمان عالیجناب سرخپوش\*

برخی بر این گمانند که «جایگاه طبیعی آقای هاشمی قطعاً در میان اصلاح طلبان است»<sup>۱</sup> اما بلافاصله در تعارض با گزاره اول می‌گویند:

بنده برخلاف بسیاری از دوستان دوم خردادی، معتقدم که اساساً حمله به آقای هاشمی و انجام رفتاری که منجر به فاصله افتادن و یا طرد ایشان از جبهه دوم خرداد شود، نه تنها صحیح و اصولی نیست، بلکه آن‌را در بلندمدت کاملاً به ضرر و زیان جریان اصلاح طلبی می‌دانم [...] حضور ایشان برای بقا و استمرار جریان اصلاح طلب از نان شب هم واجب بر است.<sup>۲</sup>

اگر هاشمی رفسنجانی قطعاً جزو اصلاح طلبان است، نباید با چند حمله و نقد «جایگاه طبیعی» خود را تغییر دهد و به طیف محافظه کاران و خشونت طلبان بپیوندد. آیا حمله و نقد اصلاح طلبان از خاتمی، او را به سوی انحصار طلبان می‌راند؟ آیا در اثر حمله روشنفکران دینی به دکتر سروش، وی با تغییر مواضع، از پارادایم قشریون سنت‌گرا دفاع خواهد کرد؟ یا روایت سازگار با مدرنیته خود از اسلام را به طور مدلل و شفاف در اختیار خواهد گذارد و با پشتوانه‌های نظری به حمایت از اصلاح طلبان خواهد پرداخت؟ این موضع لرزان نشانگر آن است که هاشمی با توجه به شرایط موازنه قدرت نیروها و گروه‌های اجتماعی براحتمی تغییر جایگاه می‌دهد. دوست روشنفکری که از این موضع متعارض آغاز می‌کند، بر مبنای یک گزارش غیر منطبق با تاریخ، ناقدان هاشمی را به «سیاسی کاری» و «غوغاسالاری» محکوم می‌کند. می‌فرمایند:

\* عصر آزادگان، ۱۳۷۸/۱۱/۹.

۱. صادق زیباکلام، هاشمی رفسنجانی؛ اصلاح طلب یا محافظه کار. عصر آزادگان، ۱۳۷۸/۱۱/۶، بخش ضمایم.

۲. پیشین.

منتقدین آقای هاشمی دو سال و نیم فرصت داشتند که خواهان رسیدگی به عملکرد هشت سال ریاست جمهوری ایشان شده و این کار را انجام دهند. اما این کار را به گونه‌ای جدی، منسجم و عالمانه در طی این مدت انجام ندادند و درست زمانی که ایشان وارد گود انتخابات شده، به این فکر افتاده‌اند. درست از فردای ثبت نام ایشان برای مجلس، یادشان افتاده که سیاست تعدیل اقتصادی ایشان را مورد نقد و بررسی قرار دهند؛ از ایشان در مورد قتل‌های زنجیره‌ای توضیح بخواهند؛ به نقش ایشان در تداوم جنگ بپردازند و قس علیهذا. چنین رفتاری بیش از آنکه مبین تعهد به «شفافیت» باشد، حکایت از «سیاسی‌کاری» و «غوغاسالاری» دارد که با رفتار «مدنی» چندان تناسبی ندارد.<sup>۱</sup>

مهندس عباس عبدی به عنوان یکی از ناقدان جدی آقای هاشمی از آغاز به کار دولت ایشان به طور مستمر عملکرد وی را به نقد کشیده است و همچنان در این راه گام برمی‌دارد. من نیز از اولین شماره راه نو به نقد دیدگاهها و عملکرد هاشمی پرداختم. در گفت‌وگوهای راه نو، خصوصاً گفت‌وگو با دکتر حسین عظیمی و عبدالله سوری، نقدهای خود از هاشمی را مطرح کردم.<sup>۲</sup> دومین یادداشت من درباره قتل‌های زنجیره‌ای به نام «هاشمی و خاتمی: جنایات و مکافات» در هفت بند دیدگاه و رفتار هاشمی را به نقد می‌کشید.<sup>۳</sup> حال فرض کنیم فردی به دلیلی در گذشته از هاشمی انتقاد نکرده باشد، ولی اینک با پرسشهای ناقدانه خود هاشمی را به پاسخگویی فراخواند؛ چرا این رویکرد با «رفتار مدنی» چندان تناسبی ندارد و از «سیاسی‌کاری» و «غوغاسالاری» حکایت می‌کند؟ بیان این احکام از طرف بخش خانوادگی حزب کارگزاران سازندگی شاید تأمل برانگیز نباشد، اما از طرف روشنفکران متعهد به الزامات روشنفکری قطعاً اعجاب‌آور است.

۱. پیشین.

۲. گفت‌وگو با عبدالله سوری در کتاب نقدی بر تمام فصول، طرح نو، به چاپ رسیده است. در سال گذشته در یک گفت‌وگوی چندساعته درباره «سیاست تعدیل اقتصادی» و عملکرد هاشمی در دوران سازندگی با جناب آقای دکتر طبیبیان داشته و یک گفت‌وگو در تابستان گذشته با دکتر محسن نوربخش داشته‌ام که تاکنون توفیق انتشار آنها را نداشته‌ام.

۳. تاریخخانه اشباح، طرح نو، ص ۱۶.

اگر این مقدمات جدلی را پشت سر بگذاریم، به محل اصلی نزاع، یعنی اصلاح طلب قطعی دانستن هاشمی می‌رسیم. از نظر من به دلایل عدیده آقای هاشمی اصلاح طلب نیست و به توسعه سیاسی و فرهنگی اعتقاد چندانی ندارد. ولی در یادداشت حاضر فقط به ذکر یکی از دلایل این دیدگاه می‌پردازم. زبان هاشمی با زبان اصلاح‌طلبان و زبان توسعه سیاسی تعارض جدی دارد.

۱. من در یادداشت «عالیجناب سرخپوش» چند پرسش مطرح کردم. هاشمی در نماز جمعه در پاسخ، مرا «نادان»، «سخیف»، «طبل دجال» و بازبچه «انگلیس و اسرائیل و امریکا» خواند. پس از آن روزنامه ایران در گفت‌وگوی با هاشمی نظر وی را درباره پرسش من جو یا شد. او در پاسخ گفت:

بشت این حرفها غرض و مرض است... من یک ذره هم نمی‌توانم خودم را قانع کنم که این حرفها یا حُسن نیت زده می‌شود... این حرفها از کسانی است که یا هیچ اطلاع ندارند، یا خیلی شیطان هستند.<sup>۱</sup>

۲. ممکن است گمان رود که یادداشت «عالیجناب سرخپوش» و «روشنفکران و عالیجناب سرخپوش» متضمن نکاتی بود که منتهی به چنان «واکنش گفتاری» از سوی هاشمی شده است. اما چنین نیست و هاشمی همیشه این چنین سخن می‌گفته است. برخی از سخنان هاشمی در دو ماه قبل از ثبت نام به‌قرار زیر است:

متأسفانه الآن هم مشاهده می‌شود علی‌رغم انتشار دیدگاهها و نظرات در رسانه‌ها برخی از دوستان ناآگاه و دشمنان رند، برای دامن زدن به اختلافات، به جعل و تحریف دست می‌زنند. کسانی درصدد هستند تا با تحریف و انتساب حرفهای دروغ و بی‌پایه، تفرقه و تخریب بین دوستان و یاران انقلاب و امام ایجاد کنند.<sup>۲</sup>

متأسفانه امروز شاهد هستیم که افرادی با نادانی و غفلت بستر مناسب سیاستهای تفرقه‌انداز و بنیان‌کن قدرهای غربی و استکباری و حضور آنها در کشور را فراهم می‌کنند.<sup>۳</sup>

۱. ایران، ۱۳۷۸/۱۱/۷، ص ۶.

۲. رسالت، ۱۳۷۸/۸/۳.

۳. پیشین، ۱۳۷۸/۸/۲۴.

متأسفانه در جامعه ما یک سری اختلافاتی بروز کرده و شیطانها و دشمنان در کمین نشسته هم به آن دامن می‌زنند و مکارانه اختلافات را تشدید می‌کنند... اختلافات باعث رخنه دشمن در صفوف نیروهای انقلابی می‌شود و امروز متأسفانه به دلیل شکافهای متعددی که باز شده است، در ذهن جوانان ما که با تاریخ مبارزات و دوران دفاع مقدس آشنا نیستند، نسبت بهمانی تردید ایجاد می‌کنند.<sup>۱</sup>

لبخندهای استکبار امنیت نمی‌آورد، نیروهای داخلی آلت دست نشوند.<sup>۲</sup> کسانی که در صدد بر هم زدن پیوند حوزه و دانشگاه هستند و می‌خواهند کشور را به دوران استکبار بازگردانند و در دانشگاهها دین‌زدایی می‌کنند و تخصص را از حوزه‌ها می‌زدایند، جنایت می‌کنند.<sup>۳</sup>

تحلیل روان‌شناختی پدیده‌های اجتماعی، وابسته و بازپیچیده دشمن خواندن کنشگران اجتماعی، دروغگو، تفرقه‌افکن، تخریب‌گر، نادان، غافل، شیطان، مکار، آلت دست و جنایتکار خواندن ناقدان و پرسشگران؛ اینها اجزای اصلی «گفتمان عالیجناب سرخپوش» است. او با تولید چنین گفتمانی در طی دو دهه گذشته مخالفان را تأدیب کرده است.

۳. آقای هاشمی پس از ثبت نام برای نمایندگی مجلس با پرسشهای بسیاری روبرو شد. تغییر فضای پس از دوم خرداد و شرایط خاص انتخابات، که حتی لحن و زبان انحصارطلبان را تغییر می‌دهد، نیز نتوانست زبان هاشمی را اصلاح و بهداشتی کند. او در گفت‌وگو با روزنامه‌نگاران همچنان از زبان سابق استفاده می‌کند:

من از اینکه خبرنگاری این حرفهای بی‌ریشه [در خصوص اینکه علی فلاحیان گفته من با رئیس می‌آیم] را مطرح کند و نیز از شیطنت برخی افراد تعجب می‌کنم [...] این روزها در مورد دادگاه ویژه یک بحث بیخودی در جامعه راه افتاده است. این دادگاه براساس عقیده و رأی امام تشکیل شد [...] روشن است که جریاناتی در پشت حوادث و تهاجمات فرهنگی برای تخریب فرهنگ در

۱. پیشین، ۱۳۷۸/۸/۲۹.

۲. کیهان، ۱۳۷۸/۸/۲۲.

۳. پیشین، ۱۳۷۸/۹/۲۷.

کشور وجود دارد [...] در شأن رسانه‌های ما نیست که چنین ناحق حرف بزنند.<sup>۱</sup>

افرادی که می‌خواستند افراطی حرکت کنند با من مخالفت می‌کردند. همیشه هم همین‌طور بود. اوایل انقلاب هم همین‌طور بود... آنهایی که چنین برداشتی دارند همانهایی هستند که در مسائل قدری روحیه تند و عجولانه دارند... بنده انهدام حرکت انقلاب را در افراط می‌بینم [...] اوایل انقلاب هم این‌گونه آدمها مرا نمی‌پسندیدند و در برابر می‌ایساختند [...] چرا آنهایی که با انقلاب خوب نیستند نمی‌خواهند من به صحنه بیایم.<sup>۲</sup>

در گذشته و امروز عمدتاً افراد افراطی با سیاستهای معتدل من ناسازگار بوده و هستند.<sup>۳</sup>

امروز هم من احساس می‌کنم برخی به افراط دچار شده‌اند که این افراط می‌تواند از بعضی افرادی هم باشد که خیلی حسن نیت نداشته باشند و به‌طور جد معتقدم که افراط در درون خودش انهدام حرکت را طراحی می‌کند و مثل بمب ساعتی است ضمن آنکه در نهایت به نابودی خودش می‌انجامد.<sup>۴</sup>

بالاخره جامعه را با چند آدم شعاری نمی‌توان شناخت. مردم می‌خواهند زندگی کنند. می‌خواهند سعادتمند باشند. می‌خواهند آرام باشند. اینها را در سایه اعتدال می‌بینند. اینها انواع افراط و تفریط را دیده‌اند... قاعدتاً بدنه اصلی جامعه ما طالب اعتدال و آرامش است. من این‌گونه می‌پسندم حداقل بخش قابل توجهی از جامعه این مسیر را می‌پسندد.<sup>۵</sup>

من هم تحلیل شما را قبول دارم و در جهت تأیید حرف من است.<sup>۶</sup>

عالیجناب سرخپوش یک معیار شفاف و دقیق در مقابل تمام نیروهای حاضر در عرصه سیاست قرار می‌دهد. می‌گوید من مرکز ثقل اعتدال هستم. هر کس با من و گوش به فرمان من باشد معتدل است و هر کس که با من و دیدگاهها و عملکرد من مخالف باشد افراطی و تندرو است.

۱. صبح امروز، ۱۳۷۸/۱۰/۱.

۳. پیشین، ۱۳۷۸/۱۰/۲۰.

۵. پیشین.

۲. همشهری، ۱۳۷۸/۱۰/۱۹.

۴. ایران، ۱۳۷۸/۱۱/۷.

۶. همشهری، ۱۳۷۸/۱۰/۱۱.

۴. آقای هاشمی در برخی از مسائل حساس از طرف اقتدارگرایان مکلف می‌شود که مواضع خود را به نحوی که مطلوب آنهاست بیان نماید. اخیراً مصاحبه آیت‌الله منتظری با گاردین و رویتر در برخی از مطبوعات منتشر شد. اما هاشمی زیرکتر از آن است که در شرایط کنونی به طور مستقیم آن گفت‌وگو و نظرات ایشان را نفی و محکوم نماید. لذا چهره‌ای منفی از آیت‌الله منتظری به تصویر می‌کشد. در پایان مصاحبه، روزنامه ایران از ایشان می‌خواهد تا «در مورد دوره جوانی» اش یک خاطره برای خوانندگان تعریف کند. هاشمی می‌گوید ضمن یک سفر از تهران به شمال با آیت‌الله منتظری و آقای مروارید قرار می‌گذارند «اظهارات منفی (نق) و اعتراض ندانسته باتسند» ولی آیت‌الله منتظری «حدود چهارصد مورد بیان اعتراض داشتند» که «خود این نقها و اعتراضها تبدیل به سرگرمی و فضای شاد و تفریحی شد» ولی در نهایت «اعتراضات بیشتر ایشان همه را کلافه کرده بود». این سیمایی است که هاشمی از استاد خود به تصویر می‌کشد. هاشمی در مصاحبه با همشهری می‌گوید: «ما از زمان طلبگی شاگرد آقای منتظری بودیم. در زمان مبارزه، ایشان برای ما یک الگو بود»<sup>۱</sup>. اما اینک با همان زبان غیر بهداشتی می‌گوید:

بنا داشتم برای اولین بار اتومبیل بخرم. یک پژوی ۴۰۴ دست دوم به صورت قسطی خریدم و بعضی از دوستان انتظار داشتند در آن زمان با استفاده از ماشین من، سفری ترتیب بدهیم. آقای مروارید فراری بود و در باغ آقای شاه‌حسینی از اعضای جبهه ملی در کرج مخفی بود. آقای منتظری هم به خاطر فشارهایی که در رابطه با فرزندشان محمد منتظری و مسائل دیگر پیش آمده بود دچار افسردگی شده بودند. من هم از سوی ساواک احضار شده بودم و نگران بودم. تصمیم گرفتیم سه نفری با خودروی من سفری به شمال داشته باشیم، از کرج به سوی چالوس حرکت کردیم، قبل از حرکت با هم قرار گذاشتیم که اظهارات منفی (نق) و اعتراض‌آمیز نداشته باشیم و حرفها و اظهار نظرها مثبت و در مورد زیباییهای طبیعت باشد. (معمولاً آقای منتظری لحن اعتراض‌آمیز داشتند). بهرغم این قرار و تصمیم، ایشان نتوانستند خودداری کنند و در موارد زیادی نمره منفی آوردند. شمردیم از کرج تا مقصد حدود چهارصد مورد بیان اظهار

۱. پیشین، ۲۰/۱۰/۱۳۷۸.

اعتراضی داشتند. از قبیل اعتراض به سرعت، سبقت، تکان دادن، لرزش ماشین، صدای ماشین، نظافت ماشین، دست‌انداز جاده، پیچ جاده، پنهی بدمسیر، برخورد بد پلیس، گل‌آلود بودن آب رودخانه، یک‌طرفه بودن تونل‌کندوان و ناشی بودن من در رانندگی، البته خود این نقها و اعتراضها تبدیل به سرگرمی و فضای شاد و تفریحی شده بود و سرانجام نزدیک رامسر با دیوار یک پل باریک تصادف کردیم و گلگیر ماشین خم شد و با طایر اصطکاک پیدا کرد و صدای گوشخراشی داشت که بر سرعت و افزایش اعتراضات ایشان افزود. معطلی خسته‌کننده و گاهی توهین‌آمیز در تعمیرگاهی در رودسر و اعتراضات بیشتر ایشان همه را کلافه کرده بود.<sup>۱</sup>

تخریب چهره استاد با زبان غیر بهداشتی و بازتولید آگاهانه و عامدانه سیمای یک «نقزن» دائمی از یک مرجع تقلید محصور، با منش و روش هاشمی همخوانی دارد ولی با اخلاق و انصاف و مروت تباین دارد. بیش از ده سال است که بدترین اهانتها در این کشور نثار فقیه مظلوم می‌شود. با دیلم به بیت او حمله بردند و آنرا فتح لانه جاسوسی دوم خواندند. اینک دو سال از آن واقعه می‌گذرد و آیت‌الله منتظری همچنان در بیتش زندانی است. هاشمی به جای دفاع از مظلوم، با زبان خاص اقتدارگرایان چهره آیت‌الله منتظری را مخدوش می‌کند. این است اعتدال مقبول طبع هاشمی.

۵. زبان هاشمی نه تنها اهانت‌آمیز است بلکه متضمن تهدید باقدان و مخالفان

است:

اجازه نخواهیم داد تاریخ مشروطه با جهل و خامی عده‌ای، مجدداً تکرار و سرنوشت حماسه تاریخی استقرار نظام جمهوری اسلامی در این مملکت به دست افراد نادان و یا دانای شرور رقم بخورد. آدمهایی که از خط امام راحل شروع کردند و جان گرفتند به جایی رسیده‌اند که خط آتاترک را به خط امام (ره) ترجیح می‌دهند.<sup>۲</sup>

۱. ایران، ۱۳۷۸/۱۱/۷.

۲. رسالت، ۱۳۷۸/۱۱/۷.

تهدید به خشونت فیزیکی در مصاحبه با روزنامه ایران وضوح و تشخیص بیشتری می‌یابد:

توده‌های مردم و این نیروهای متعهد که خیلی در جامعه فراوان هستند، تا یک حدی تحمل می‌کنند. اگر زمانی احساس کنند که به‌اصولشان و بنیان انقلاب که به‌جانشان بستگی دارد و این همه برای آن شهید دادند و سرمایه‌گذاری کردند، آسیب می‌رسانند، به‌صورت دیگری برخورد می‌کنند. شما نمونه‌اش را در حوادث کوی دانشگاه دیدید. مردم به‌طور خودجوش یک عکس‌العمل وسیع نشان دادند.<sup>۱</sup>

وقتی تحلیل روان‌شناختی پدیده‌های اجتماعی با تئوری توطئه گره خورد، خشونت فیزیکی نقاب از رخ بر می‌کشد و زبان خشن جایگزین زبان استدلال می‌شود. ۶. شخصی که براحتی مخالفان و ناقدان خود را دروغگو و بی‌سواد می‌خواند، وقتی نوبت به خود می‌رسد خود را «متخصص» برنامه‌های پنج‌ساله و تاریخ می‌نامد و اضافه می‌کند که:

من وضعیت ساختاری و شرایط اجتماعی کشور را بهتر از جوانهای خوبی که برای بعضی چیزها عجله دارند، می‌شناسم. جامعه و روحانیت را خیلی خوب می‌شناسم. توقعات مردم را خیلی خوب می‌شناسم. تا حدودی دنیا را می‌شناسم. حرکت تاریخ و سمت و سوی تحركات جهانی را می‌شناسم.<sup>۲</sup>  
من بالاخره کارشناس اسلام هستم. من نظام دینی را می‌شناسم. دموکراسی را هم می‌شناسم.<sup>۳</sup>

تعریف و تمجید شیفته‌وار از خود، به‌عنوان پیش‌فرض، مبنای تحلیل تاریخ انقلاب قرار می‌گیرد و به‌صراحت می‌گوید:

بعضی از آقایانی که حالا برای خودشان لباس اصلاح‌طلبی و لیبرالی پوشیده‌اند، مشکل تدریجی‌های اول انقلاب ما بودند. شما نمی‌دانید که من چقدر خون دل

۲. پیشین، ۱۳۷۸/۱۱/۶.

۱. ایران، ۱۳۷۸/۱۱/۷.

۳. پیشین، ۱۳۷۸/۱۱/۷.

خوردم که جلوی بعضی از تندروییهای اینها، اعدامها، فشارها، مصادره‌ها، محاکمه‌ها و همین گروه فشاری که به یک شکل دیگری آمدند و قبلاً به شکل دیگری در جامعه و دانشگاه بود. ما همیشه می‌بایست سنگ صبور خلیها باشیم و هم از اینها مواظبت کنیم. چون سوء نیتی هم نداشتند. یک تفکرات تند افراطی داشتند. می‌بایست تعدیلشان می‌کردیم.<sup>۱</sup>

اعدامها و مصادره‌های اول انقلاب با حکم حضرت امام صورت گرفت و پس از تصویب قانون اساسی آیت‌الله موسوی اردبیلی و آیت‌الله شهید بهشتی مدیریت قوه قضائیه را در دست گرفتند. هاشمی در آن سالها از دست چه کسانی خون دل می‌خورد؟ آیا بواقع در آن سالها هاشمی در مقابل اعدام سران رژیم پیشین و مصادره اموال ایستاد یا مشوق آن رفتارها بود؟ بحث اخلاقی-حقوقی درباره اعمال و رفتارهای سالهای اولیه انقلاب امری است ممدوح، ولی تحریف تاریخ انقلاب عملی است مذموم. وقتی در مجلس نیروهای منتقد کتک می‌خوردند، هاشمی به وجد می‌آمد و شادمانی خود را نمی‌توانست پنهان نماید، چگونه از اعدام سران رژیم شاه و مصادره اموال آنها خون دل می‌خورد؟

سخن آخر: ابداع تئوریک و نقد تابوها و اسطوره‌ها و خطوط قرمز، گوهر روشنفکری است. به هیچ دلیل و مصلحت و ضرورتی نباید چراغ نقد را خاموش کرد. مرعوب کردن ناقد، از طریق کشف و نفی انگیزه‌های او، راهگشای اصلاحات و توسعه سیاسی نیست. اگر جویبار نقد در کویر اقتدارگرایان روان شود، گلستان دمکراسی، حقوق بشر، پلورالیسم، جامعه مدنی و... رفته رفته به بار خواهد نشست و باغ سبز آزادی، که «جز غم و شادی در او بس میوه‌هاست»، سر بر خواهد کشید. اگر فضای گفت‌وگو و نقد قدرتمندان به هر دلیلی تعطیل شود، و روشنفکران نیز در توجیه ایدئولوژیک آن بکوشند، معشوق توسعه سیاسی عاشقان را در هجران خواهد گذارد:

لاف عشق و گله از یار همی لاف دروغ

عشق‌بازان چنین مستحق هجرانند